

[الفاظ مطلق 1](#_Toc105408961)

[مصداق اول از مصادیق مطلق: اسم جنس 1](#_Toc105408962)

[مختار مرحوم آخوند: وضع اسما اجناس برای ذات مهمله 1](#_Toc105408963)

[مختار مرحوم حاج شیخ اصفهانی: وضع اسما اجناس برای ذات معینه 2](#_Toc105408964)

[اشکال استاد به دلیل مرحوم حاج شیخ اصفهانی 2](#_Toc105408965)

[مورد دوم از مصادیق مطلق: علَم جنس 2](#_Toc105408966)

[فرق بین اسم جنس و علم جنس: معرفه یا نکرده بودن 2](#_Toc105408967)

[اشکال اول مرحوم آخوند به فرق مذکور 2](#_Toc105408968)

[اشکال دوم مرحوم آخوند به فرق مذکور 3](#_Toc105408969)

[مختار مرحوم آخوند در فرق اسم جنس و علم جنس: تعریف لفظی داشتن علم جنس 3](#_Toc105408970)

[بررسی فرمایش مرحوم اخوند توسط استاد 3](#_Toc105408971)

[سومین مصداق مطلق: معرّف به ال 4](#_Toc105408972)

[مقام اول: مفرد معرف به ال 4](#_Toc105408973)

[مقدمه: تحریر محل نزاع 5](#_Toc105408974)

[مختار مرحوم آخوند 5](#_Toc105408975)

**موضوع**: بررسی کلمات /جمع محلی به ال /مطلق و مقید

# الفاظ مطلق

## مصداق اول از مصادیق مطلق: اسم جنس

بحث در بعض الفاظی بود که محل خلاف واقع شده است که آیا اطلاق جزء موضوع له آنها هست یا این که جزء موضوع له نیست؟ از جمله آنها اسما اجناس بود که بحثش تمام شد.

### مختار مرحوم آخوند: وضع اسما اجناس برای ذات مهمله

مرحوم آخوند فرمود: اسما اجناس برای ماهیت مرسله وضع نشده است که اطلاق جزء موضوع له باشد بلکه برای ماهیت مهمله وضع شده اند. مهمله به معنای حمل شایع، نه ماهیت مقید به اهمال؛ زیرا خودش یک نوع تعین است.

### مختار مرحوم حاج شیخ اصفهانی: وضع اسما اجناس برای ذات معینه

مرحوم حاج شیخ اصفهانی فرمود نمی­شود موضوع له ذات صرف و مهمله باشد. ذات معنا موضوع له هست ولی تعین دارد و اهمال ندارد زیرا اهمال معقول نیست.

#### اشکال استاد به دلیل مرحوم حاج شیخ اصفهانی

این فرمایش مرحوم اصفهانی را نتوانستیم بفهمیم. این که می­شود انسان ذات معنا را بدون تعینات لحاظ کند و خود ایشان هم قبول کرده که اگر کسی حکم به ذاتیات یک شیئ بکند لازم نیست که خصوصیات را ملاحظه کند، اگر می­شود ذات را در مقام حمل ذاتیاتش مهملا لحاظ کنیم در مقام وضع هم می­توانی لحاظ کنیم.

این که ایشان فرموده است وضع لفظ برای معنا خارج از حقیقت ان معنا است قبول داریم ولی این که فرموده خارج از حقیقت معنا است پس باید ملاحظه شود، برهان ندارد. مثل کسی که در مقام اهمال و ابهام است و حکم را بیان می­کند که در این صورت مهملا تصور می­کند. واضع هم مهملا تصور بکند و لفظ را برای معنای مهمل وضع کند.

و مما یوکد ذلک: اگر قرار باشد حصه متعین باشد، لازمه آن این است که اگر این الفاظ را در معانی مبهم استعمال کنیم باید مجاز باشد و این خلاف ارتکاز است بر خلاف فرمایش مرحوم آخوند که اگر لفظ برای ذات معنا وضع شده باشد حقیقی است.

## مورد دوم از مصادیق مطلق: علَم جنس

مشهور ادبا قبول دارند که هم علَم باشد و هم مفاد آن جنس باشد. کلامی واقع شده که چگونه هم جنس است و هم علم و از معارف باشد؟

### فرق بین اسم جنس و علم جنس: معرفه یا نکرده بودن

مرحوم آخوند فرموده است: بعضی می­گویند اگر لفظ برای ذات معنا لفظ کنیم اسم جنس است ولی اگر برای معنای متعین در ذهن وضع کنیم علم جنس است. جنس ذات و مهمل است ولی علم جنس معهود در ذهن است. بنا بر این، علم جنس معرفه و اسم جنس نکرده است.

#### اشکال اول مرحوم آخوند به فرق مذکور

این حرف اشتباه است. این که علم جنس مثل اسامه برای معنایی که متعین در ذهن باشد وضع شده، صحیح نیست زیرا لازمه آن این است که موضوع له یک امر ذهنی و کلی عقلی بشود و حمل آن بر خارج مجاز است. در حالی که خلاف ارتکاز است.

#### اشکال دوم مرحوم آخوند به فرق مذکور

این مطلب خلاف حکمت وضع است. وضع به غرض تفهیم و تفهم به وسیله الفاظ است. کسی که وضع را نمی­داند و شما می­خواهید معانی را به او بفهمانید سخت است. یا با اشاره های سختی این کار انجام می­گیرد. پس حکمت وضع تفهیم و تفهم به وسیله الفاظ به جای احضار و اشاره و.... است. از طرفی احتیاج انسان ها به خارج است. حال اگر واضع لفظ را برای یک معنای ذهنی وضع کند، خلاف حکمت است.

#### مختار مرحوم آخوند در فرق اسم جنس و علم جنس: تعریف لفظی داشتن علم جنس

لذا به دو بیان مرحوم آخوند فرموده است معنای اسامه همان حیوان مفترس است. سوالی که مطرح است این است که چرا بر اسم جنس اثار نکره و بر علم جنس اثار معرفه را مترتب می­کنند ؟ جواب داده که نکته آن تعریف لفظی است نظیر تانیث لفظی. عرب بعضی از موارد را اثار تانیث لفظی مترتب کرده است. در این جا هم این گونه است. تعریف لفظی دارد و با اسد که اسم جنس است فرقی ندارد. هر دو برای ماهیت مبهمه وضع شده اند.

##### بررسی فرمایش مرحوم اخوند توسط استاد

در اصل مدعا که فرقی بین این دو معنا نیست، بعضی از نحویون هم موافق مرحوم آخوند هستند مثل نجم الائمه. فرقی بین اسد و اسامه در معنا نیست. این اشتباه ادبا است که دیدند اثار معرفه را براسامه مترتب کرده اند و گفته اند علم است. اصلا علم و جنس بودن با هم تنافی دارند.

ولی به نظر ما اسد و اسامه بعید نیست که از نظر معنا متفاوت باشند. هر چند که ما راهی نداریم و ادعا می­کنیم ولی قریب به ذهن این است که وقتی اسد می­گویند معنای نکره را اراده می­کنند ولی وقتی که اسامه می­گویند غیر از این معنای نکره است.یک معنای معروف و مهمی است. اشاره به یک فرد خارجی که یک یال و کوپال خاصی دارد می­کنند. البته ذهن عربی ما این مقدار توسعه ندارد که به این مقدار لطافت و ظرافت به خرج دهد.

حالا مهم نیست. منشا حرف ادبا همان ترتب اثار معرفه است ولی این مطلب درست نیست زیرا این اعم و ممکن است تعریف به خاطر یک تعریف لفظی باشد. اما این که معنای آنها یکی یا دو تا هستند، از طرفی می­توانیم ادعای مرحوم اخوند را رد کنیم که دلیل بیاورید از طرفی به ذهن می­آید که انکار مرحوم آخوند نسبت به حرف ادبا درست است.

اما استدال مرحوم آخوند: این که ایشان فرمود نمی­شود تعین ذهن جزء موضوع له بشود چرا که دیگر قابل صدق بر خارج نمی­شود مگر با تجرید و مجازا، جواب داده می­شود به همان جوابی که در اسما اجناس مطرح شد.

با این که مرحوم آخوند در مقام فرق معنای اسمی و حرفی فرمود استقلال و اندکاک جزء موضوع له نیست ولی در اسما اجناس و علم جنس خلاف انها را صحبت کرده است. کسانی که می­گویند علم جنس برای معنای متعین وضع شده، می­گویند تعین کیفیت لحاظ است نه جزء موضوع له.

گاهی اوقات معنای اسد را به صورت مهمل تصور می­کنید و برای حیوان درنده وضع می­کنید ولی گاهی اوقات معنای حیوان مفترس را در ذهن ممتاز و متعین از غیر در ذهن لحاظ می­کنید نظیر ضمیر غایب که برای اشاره ذهنی وضع شده یعنی با هو به وسیله ذهن اشاره به مرجع ضمیر می­شود در این جا هم با علم جنس به وسیله ذهن اشاره می­شود به حیوان مفترسی که در ذهن معلوم است. منظور از متعین، متعین به حمل شایع لحاظ می­کنید.

کسانی که می­گویند بین معنای اسد و اسامه فرق وجود دارد فرق را در تعین و عدم تعین می­بینند. دو جنس متمایز ذهنی لحاظ شده است. اسامه برای حیوان مفترسی که در ذهن وجود دارد البته در ذهن بودن جزء موضوع له نیست بلکه کیفیت لحاظ است. بیش از این ما نتوانستیم در توجیه اسم جنس و علم جنس فرقی را بیان کنیم.

مشهور ادبا می­گویند ترتب اثار معرفه معنوی است ولی بعضی می­گویند لفظی است و ما نتوانستیم بفهمیم که لفظی است یا معنوی اما در عین حال اطلاق جزء موضوع له نیست.

البته همان طوری که خیلی از مطالب قدیمی اصولی را حذف کرده اند این مباحث را هم خوب بود حذف می­کردند. هنوز بعضی از مطالبی که هیچ ربطی به بحث اصولی ندارد باقی مانده است هر چند که خیلی ها حذف شده است.

## سومین مصداق مطلق: معرّف به ال

مرحوم آخوند اولا در مفرد و ثانیا در جمع بحث کرده است.

### مقام اول: مفرد معرف به ال

یک مطلبی را مرحوم آخوند از باب مقدمه بیان می­کند. البته در معرف به ال اختلاف وجود دارد. حالا ال یا لام. شعر ابن مالک هم به اختلاف اشاره کرده است. گفته اند ال برای جنس و استغراق و عهد ذکری و ذهنی و خارجی به نحو اشتراک لفظی یا معنوی در سه مورد اخیر آمده است.

### مقدمه: تحریر محل نزاع

در این که مدخول ال در معنای حقیقی استعمال شده است کلامی نیست. الرجل خیر من المرئه با ان الانسان لفی خسر فرقی ندارد. رجل و انسان در معنای خودشان استعمال شده اند. مدخول برای همان معنای خودش وضع شده است.

انما الکلام در این است که اضافه بر معنای موضوع له ( جنس و استغراق و عهد) توسط ال است یا به وسیله قرائن خارجیه است؟ خیلی از ادبا گفته اند که به وسیله ال آمده است و بعضی هم گفته اند از قرائن می­فهمیم. مثلا ان الانسان لفی خسر، استغراق را از استثنا به دست می­آوریم.

#### مختار مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در این نزاع می­گوید حق این است که از جانب قرائن است. ال این شأن را ندارد. این که ادبا الکتاب مثال می­زنند ال عهد را درست نمی­کند و کتاب سیبویه را به وسیله ال رسانده نمی­شو. مرحوم آخوند به ال جنس اشاره کرده است. گفته است اگر خواسته باشد جنسیت را برساند به چه کیفیتی می­تواند باشد؟ به این کیفیت می­تواند باشد که مثلا ال حرف تعریف است تعریف را این گونه معنا کنیم: جنس متعین در ذهن. اگر خواسته باشد ال خصوصیت را برساند تقریبش این است؛ یعنی جنس متعین در ذهن را تصور کرده باشد بعد ال را برای این جنس متعین در ذهن را وضع کرده باشد. در حالی که این هم معنا ندارد و دوباره همان اشکالات را مطرح کرده است. لازمه آن این است که یک معنایی ذهنی بشود و لازمه آن این است که خلاف حکمت وضع بشود.لذا این که می­گویند ال حرف تعریف است را انکار می­کند و گفته شأن ال تزیین کلام است. بر معرفه هم داخل می­شود. الحسن و الحسین امامان قعدا او قاما. ال برای این است که به کلام زینت ببخشد. همین گونه هم هست مثلا ما وقتی که می­خواهیم عربی صحبت کنیم از ال استفاده می­کنیم.

مرحوم آخوند واضع را خدا می­دانیم و در اینجا تعبیر به واضع حکیم می­کند حالا خدا یا پیامبران. ال برای تزیین کلام است. این فرمایشی است که مرحوم آخوند فرموده است. ال به انواع اقسامش باطل است و ال برای تزیین است و همه این خصوصیات از خارج استفاده می­شد. مثلا از این باب که قبلا اسم چیزی آمده و بعد ال را به کمک سبق ذکری آن را می­فهماند عهد گفته می­شود.